

غنیمت شمرده، لشکر آراستند و به خاک ایران تجاوز کردند. اما چشم زخمی از ایران خوردند که تا مدت‌هایارای گستاخی نداشتند. وضع لشکر آراییی دو حریف، نبرد آنان و تارومار شدن عثمانیان، بی‌کفایتی فرمانده ترک و کاردانی سرداران ایران را شرح داده است. به گفته رفیعلی نویسنده دانشمند قفقازی: در آن رساله میرزا فتحعلی «با استهزایی تند و نفرت فراوان نسبت به حمق و افاده و خودپسندی فرماندهان عثمانی، افسانه دلیری موهوم ترکان را باطل کرده است.»^۲ در نگارش آن به اسناد رسمی عثمانی و نوشته‌های مورخان ترک استناد جسته است.

رساله دوم «تاریخ خریستوفور قولومب فاتح ینگه دنیا که از کتب طایفه فرنگ» به فارسی در آورده است.^۳ موضوع کشف آمریکا در آن زمان داستان شیرینی بود؛ هر کس می‌خواست بخواند. نویسنده گذارش سر راست آن واقعه مهم تاریخی را بیان کرده، ولی وسط فصل ششم کتاب را ناتمام گذارده است.

ارزش واقعی نوشته‌های تاریخی میرزا فتحعلی در این است که به فن تاریخ نویسی جدید توجه یافته است. در وقایع تاریخ رابطه علت و معلول را می‌شناسد، تاریخ را حاصل کار آدمی می‌شمارد و هیچ دست نامرئی را در سیر تاریخ مؤثر نمی‌داند. و این نیست مگر تأثیر تفکر مادی در تعقل تاریخی او. ژرف‌نگری او را در تحلیل و تحلیل تاریخی از شرحی که به مانکچی نوشته، می‌توان شناخت: «من در گمان و نمشته شما که الواط و اشرار، عقلاء و صلحاء نخواهند شد و اهرمن فرشته نخواهد گشت. شریک نیستیم.» به همان دلیل که فرشته اهرمن گردد، اهرمن نیز

3- M. Rafili, P. 118.

۴- آثار، ج ۲، ص ۴۲۲ - ۴۰۴.

می شود فرشته در آید. «باید سبب را منظور نماییم.» و ببینیم «به چه سبب فرشته اهرمن شده است. وقتی که آن سبب رفع شد، اهرمن فرشته خواهد گشت.» مادام که «همان سبب باقی است» الی انقراض عالم مردان بزرگ ظهور نخواهند کرد. و گرنه «خاک ایران خاصیت خود را گم نکرده است. . . نهایت سبب معلوم، طبیعت سکانش را خراب کرده است و می کند و همیشه خواهد کرد، مادام که [آن سبب] باقی است.»

بیشتر تاریخهای فارسی را بیمایه و معیوب می داند و دانسته است که مورخان «احمق» ما از معنی درست تاریخ نویسی بی خبرند. خاصه آثار مورخان ادیب حوصله اش را سر برده اند. از جمله تواریخ راجع به نادرشاه را مثل می آورد. می نویسد:

مورخان ما نمی دانند که نادر پیش از خروج که بوده، و پیشه اش چه بوده است. به علاوه از فنون جنگی او غافل اند که در نبرد با اشرف افغان چه نقشه ای کشیده و چه «هنری و فراستی ظاهر کرده است که در کل روی زمین از آدم تا خاتم، سوای از ناپلئون بناپارت، از هیچ سپهسالاری اینگونه هنر ظاهر نشده است.» به علاوه «مورخ بی انصاف» از تعداد لشکر نادر، میزان توپ و زنبورک، و محل توقف او و سردارانش، و طرز صدور فرمان جنگی او هیچ نمی گوید. به «یک کلمه مجهوله» که صائقه بار بر سر اشرف تاخت، قناعت می کند. نمی داند که تنها ناپلئون چون نادر «این سر را فهمیده بود که به دشمن بعد از شکستش در جنگ صحرا مجال نداده، او را تا تختگاه در کمال سرعت تعاقب می کرد. . . میرزامهدی استرآبادی حکمت این سر و شرافت ذهن و عقل نادر را

هرگز درك نکرده، فقط به الفاظی مکروه خود و خواننده رامشغول می‌سازد. گویا خواننده باید از صنعت او خبردار بشود نه از هنر نادر. «همین قدر می‌نویسد زهی خدیوی که «هنگامی که به جنبش کوه گران امر فرمایید، صخره صما سبکتر از ریگ روان شود. . . ای مورخ احمق، تو که زحمت کشیده اینقدر کلمات را می‌نویسی، باری این زحمت را در خصوص مطلبی بکش که فایده‌ای از آن حاصل بشود.»^۶

بر همان منوال «رسالة ایراد» را در ربیع‌الاول ۱۲۷۹ در انتقاد پرروضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی‌خان هدایت نوشت.^۷ رسالة مزبور را به صورت گفت‌وگوی میان منقد و مؤلف روضة‌الصفای پرداخته، و جهت انتقادش بر اغراق گویی مورخان، عبارت‌پردازی آنان، لغات را به معنی خود بکار بردن، و شعر را داخل تاریخ کردن می‌باشد. در واقع به شیوه تاریخ‌نگاران ادیب یا ادیبان تاریخ‌نویس تاخته است. اما دو ایراد بر رسالة ایراد او وارد است. یکی اینکه خیلی روده‌درازی کرده و حال آنکه می‌توانست مطلب را کوتاه‌تر و جاندارتر بنویسد. اتفاقاً آنجا یکی از موارد انگشت‌شماری است که میرزا فتحعلی پرحرفی نموده. دیگر اینکه با معرفتی که از فن تاریخ‌نویسی غربی داشت (و مجموع آثارش زمینه دانش او را نمایان می‌سازد) می‌بایستی مسائل تاریخ‌نگاری جدید را مطرح کند و بنیان تواریخ تاریخ پردازان ایران را در هم فروریزد. اما چنین قصدی نداشته و آنچه از رسالة مزبور برمی‌آید خواسته در ایامی که برای آرامش خاطر به بیلاق

۶- مکتوبات کمال‌النوله، ورق ۵۷ - ۵۰.

۷- ملی، نسخه خطی ۱۴۹. و آئله، ج ۲، ص ۳۹۲ - ۳۷۸. ما متن چاپی را
ماخذ قرار دادیم.

رفته بود، جهت سرگرمی خود مقاله تفنن آمیزی بنویسد. بعد هم از نگارش آن پشیمان شد که چرا رضاقلی خان را از خود آزرده است. به هر صورت مقاله انتقادی نویسنده در حد خود ارزنده است و وجهه نظر مترقی او را آشکار می نماید. مطلب عمده اش این است:

در شرح محاصره هرات به زمان محمدشاه گویند: «بگذار ببینم قلعه را چه طور می گیرند؟ چه مقام شعر خواندن توست؟... آخر من که دیوان شعر نمی خوانم، من تاریخ می خوانم... مگر من نمی دانم که تو هم مورخی و هم شاعری. اما حالا بگذار بر سر مطلب برویم.» شعر فنی است شریف و به جای خود بسیار مطلوب. اما «که به تو گفت شعر بگویی و آن را داخل تاریخ بکنی. شعر در تاریخ هرگز لزوم ندارد؛ والله سهو کردی.»

به علاوه این قافیه پردازی و مضمون ساختن و الفاظ زاید آوردن چه چیز است؟ آنها هیچ معنی ندارند، کلام تاریخ را ناپخته می گردانند و از متانت معنی آن می کاهند. خلاصه قافیه پرداختن «خطای محض است.» زمان آن رسیده که «این قاعده را ترك نموده باشیم، و از عمل کودکانه دست برداریم. زیرا به خاطر قافیه الفاظ مترادفه، تکرارات کثیره و وقوع می یابد، و معانی زائده غیر واجبه پیدا می شود، کلام از وضوح می افتد، طبایع از آن تنفر می کنند.» از آن قبیل اند تاریخ و صاف و دره نادری. به حقیقت «جبر مقابله شیخ بهایی را فهمیدن آسانتر است.» تا مقدمه چینیهای مورخان ما را. خاصه اینکه آن مقدمه ها از اصل صحت ندارند. باید بدانیم که «فقط بیان وقایع بر مورخ فرض است.»

ایراد هوشمندانه دیگری این است که تاریخ پردازان ما را با سنجش لغات و دقت در معنی کاری نیست. مطلب

را چنین عنوان کرده: در قضیه ریاست مدرسه دارالفنون گفته‌ای: بر رأی شاهنشاه واضح بود که «جوانان محکوم جوانان نشایند، به پیری مجرب مهذب بیاید سپرد که به وفور امانت و ظهور دیانت و قلت میل و عفت ذیل و دقت رای و رقت قلب و طیب اعراق و حسن اخلاق موصوف و معروف باشد...» تا اینجا بسیار خوب. بعد مرقوم فرموده‌ای: «من بنده... با آنکه از روی انصاف بهیچ يك از این صفات حمیده اتصاف نداشتم، حضرت شاهنشاه ایران به محض موهبت و مکرمت این پیر غلام ناقابل را... به ریاست دارالفنونم فرستاد.»

آخر این چه نوع شکسته نفسی و چیز نویسی است. «تو اقرار می‌کنی که از روی انصاف بهیچ يك از صفات حمیده معدوده اتصاف نداشتی.» و ضد آن خصایل پسندیده که شمردی همانا «خیانت و بیدینی و کثرت میل و عدم عفت ذیل و سستی رای و سختی قلب و خبث اعراق و سوء اخلاق می‌باشد... در این صورت از کجا معلوم می‌شود که شاهنشاه ریاست دارالفنون را می‌خواست به کسی بدهد که متصف به صفات حمیده باشد؟» مضمون آن شکسته نفسی صحیح نیست؛ در معنای آن «درست تأمل کن.»

انتقادنامه بررؤضة الصفا را خطاب به «دارالانشای» روزنامه دولت علیه ایران برای علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم فرستاد. خواهش کرد آن «مجاورات» را به همان طرزى که نوشته شده یعنی «مکالمات» با هم مخلوط نشوند، چاپ زنند. توضیح با مایه‌ای نیز در فن انتقاد افزود: «این قاعده در یوروپا متداول است و فواید عظیمه در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی که شخصی کتابی تصنیف می‌کند، شخصی دیگر در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد به شرطی که حرف دل‌آزار و خلاف ادب نسبت

به مصنف در میان نباشد. و هرچه گفته آید به طریق ظرافت گفته شود. این عمل را قریتقا، به اصطلاح فرانسه کریتیک، می نامند. مصنف به او جواب می گوید. بعد از آن شخص ثالث پیدا می شود، یا جواب مصنف را تصدیق می کند، یا قول ایرادکننده را مرجح می پندارد. نتیجه این عمل این است که رفته رفته نظم و نثر و انشاء و تصنیف در زبان هر طایفه یوروپا سلاست بهم می رساند، و از جمیع قصورات بقدر امکان مبرا می گردد. مصنفان و شاعران از تکلیفات و لوازمات خود استحضار کلی می یابند. اگر این قاعده به واسطه روزنامه طهران در ایران نیز متداول شود هرآینه موجب ترقی طبقه آینده اهل ایران. . . خواهد شد.»

روزنامه علیه ایران رساله ایراد میرزا فتحعلی را چاپ نکرد. و هرآینه صد سال بعد هم شیوه علمی نقد تاریخ در ملك ما رواج نیافت. به بحث و انتقادهایی که درباره کتابهای تاریخ در مجله ها منتشر می گردند - نظری بیفکنید، يك انتقاد درست پرمایه نمی خوانید. گویی آن نویسندگان در عمرشان به يك مجله علمی نگاه نکرده اند که لااقل روش صحیح انتقاد را از آن بیاموزند. بهر صورت میرزا فتحعلی نسخه هایی از رساله مزبور را برای دوستانش به تهران فرستاد، عده ای از اهل ادب از مضمون آن آگاه گشتند. رضاقلی خان رنجیده خاطر شد. و میرزا فتحعلی هم از اینکه لله باشی سالخورده دل آزرده گشته بود، از نوشتن آن مقاله پشیمان گردید. به دلجویی برآمد. به میرزا عبدالوهاب خان نایب الوزاره (نصیرالدوله بعدی) نوشت: . . . من پدر بزرگوارم لله باشی را از خود رنجانیده ام، و خودم به تقصیر خود اقرار می کنم، و خود را فرزند عاق او می شمارم. چه کنم تیر از کمان گذشته

است. حالا به آشتی و عذرخواهی خیال را به تفحص و وسیله‌ای بجولان می‌آورم. اما وسیله‌ای پیدا نمی‌توانم کرد، عاجز مانده‌ام. مگر ذهن باریک بین موسی شکاف شما درین باب علاجی پیدا بکند.^۸

پوزش خواهی میرزا فتحعلی جنبه انسانی و عاطفی او را می‌رساند، و به راستی لله باشی هم آدم خوبی بود. وگرنه انتقادهای نویسنده بر مؤلف روضه الصفا و جملگی تاریخ نویسان ما در آن اوان وارد بود. راستش را بخواهید پس از يك قرن هنوز هم اکثر قریب به اتفاق مورخان ما تاریخ نگار نیستند، تاریخ پردازند و با مسائل تاریخ نویسی جدید پیگانه. و نمی‌دانند که نمی‌دانند.

پیش از آنکه به گفتار بعدی پردازیم بی‌مناسبت نیست کلمه‌ای چند درباره، نثر میرزا فتحعلی بگوییم. از مقام او در فن نمایش و داستان نویسی گذشته - به عقیده نقادان ادبی قفقاز میرزا فتحعلی استاد نثر ترکی است، سبک ساده نویسی را او بنیان گزارد، زبان ترکی را ترقی شایان داد و در همه نویسندگان بعد از خود تأثیر مستقیم بخشید. بحث در این موضوع در صلاحیت ما نیست؛ رأی نویسندگان صاحب نظر قفقاز را معتبر می‌شماریم. اما راجع به نثر فارسی او باید بگوییم قلم او شیوا نیست، مثل بیشتر نویسندگان ما در قرن گذشته لغزشهای املائی و انشایی دارد، و باز مانند اکثر مؤلفان زمان لغات عربی را فراوان بکار برده، و همچنین مثل آنان گاهی لغات فارسی را به قاعده زبان عربی جمع بسته است. و جمله بندیهای او گاه معیوب است. اغلب الفاظ انگلیسی و فرانسوی را که از راه زبان روسی آموخته به سیاق عربی یا ترکی درآورده، و در برخی موارد به همان تلفظ زبان

اصلی استعمال نموده است. جلال‌الدین میرزا به او خاطر نشان ساخت که لغات بیگانه را به تلفظ اصیل آنها بیاورد.^۹ شیوه نگارش میرزا فتحعلی رفته رفته به سادگی گراییده، لغت‌های دساتیری هم بکار می‌برد. از این نظر جلال‌الدین میرزا در او تأثیر کرده است. گرایش او به ساده‌نگاری در نامه‌های خصوصیش بهتر نمایان می‌باشد. در هر حال نثر میرزا فتحعلی جاندار است، تعبیرهای تازه دارد که نشانه ذهن آفریننده اوست، و بیانش به نهایت دقیق است. به حقیقت لغت را در ترازوی معنی می‌سنجد. از لحاظ دقت فکر و بیان هیچکدام از نویسندگان اجتماعی همزمانش، حتی ملک‌خان، به حد او نمی‌رسند. (فقط ملکم در گزارش‌های سیاسی رسمی خود همان باریک بینی را دارد). سنجش ذهنی میرزا فتحعلی نتیجه تعلیمات در حکمت و منطق و خاصه تربیت علمی و روح انتقادی و نازک‌اندیشی اوست. روح انتقاد علمی وی را در همه مباحث شناساندیم مگر در بحث و انتقاد ادبی که آخرین گفتار ماست.



میرزا فتحعلی آغازگر نقد ادبی جدید است. مقام او را به عنوان نخستین نمایشنامه‌نویس و داستان پرداز شناختیم، و با اندیشه او در فلسفه ادبیات و اعتقاد

۹- در کاغذی که جلال‌الدین میرزا در ۱۲۸۷ به میرزا فتحعلی نوشته، گوید: «چگونه شده است که برخی از سخنان فرانسه را به زبان تازی در آورده‌اید؟ مانند تلگراف، تلگرافیا؛ ژاگراف، جغرافیا؛ پلتیک، پلیتیکا؛ کلنل، قولنل؛ و گرامر، قرامر شده است... در نوشته‌های سرکار هم کرسف کلمب را خریستوفور کولمب، کرنیک را فریتقا، و متلماتیک را ماتیماتیکا، و کورسپنداس را قورسپوندیس، و دیگر نامها نوشته بودید. با اینکه اینها نامها در ایران فرانسه در این روزگار چنان پسندیده و فراوان است که بسیاری از مردم پاك گهر فرزندان خود را به آموزش این زبان گذارده... آنها به خوبی می‌دانند. خواهش دارم که هر چند از پیش می‌رود نامهای فرانسه و روس به همان جور زبان ایشان گفته شود» (نامه‌ها، ص ۳۷۷ - ۳۷۶).

به رئالیسم ادبی آشنا شدیم. انتقاد او بر نظم و نثر کلاسیک فارسی جلوه‌گر همان نوجویی ادبی است، و از همان تفکر رئالیسم او سرچشمه می‌گیرد. گرچه گفتارش در نقد ادبی چندان گسترده نیست، بسیار با ارزش و مهم است؛ یکی از این جهت که پاره‌ای از آرای جدید غربی را آورده، به علاوه در سنجش و تحلیل ادبی صاحب تصرف است و معیارهای نوی را بکار بسته. خودش هم آگاه بود که در انتقادنامه بر مثنوی مولوی گفت: «این نوع چیزنویسی در میان ملت اسلام رسم نیست ولی در فرنگستان بسیار رایج است. . . و الحق اینگونه دقت و باریک‌بینی روش پسندیده‌ای است.»^{۱۰}

مآخذ مطالعه ما عبارتند از :

در باره «پوئزی» ضمن مکتوبات کمال‌الدوله؛
مقاله به عنوان «قریتکا» بر «روزنامه ملت‌سینه‌ایران» و بر شعر سروش اصفهانی^{۱۱}؛
مقاله انتقادی «درباره ملای رومی و تصنیف او»^{۱۲}؛
«درباره نظم و نثر» به عنوان مقدمه بر «دیوان واقف و ذاکر» که خود میرزا فتحعلی گرد آورده است^{۱۳}؛
شروع می‌کنیم با نقد شعر.

شعر را چنین تعریف می‌کند: شعر یا «پوئزی» انشای منظومی است در بیان مطلبی از «اوضاع طبیعت. . . در کمال جودت و تأثیر.»^{۱۴} معیار سنجش شعر را «حسن

۱۰- از نامه‌ای که به شیخ‌الاسلام قفقاز نوشته و شرح آن خواهد آمد.

۱۱- آثار، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۱۷.

۱۲- آثار، ج ۲، ص ۲۱۱ - ۲۰۴.

۱۳- آثار، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۲. این مقاله و همچنین قسمتی از مقاله

انتقادی در باره مثنوی را به زبان ترکی نوشته است. آقای محمدعلی فرزانه لطف فرموده به فارسی ترجمه نمودند. ترجمه ایشان مآخذ استفاده ماست.

۱۴- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۶.

مضمون» و «حسن الفاظ» یا حسن بیان می‌شناسد.^{۱۵} و هر
 نظم‌ی را با این دو ضابطه ارزش‌یابی می‌کند.
 در انتقاد شعر فارسی می‌نویسد: در ایران نمی‌دانند
 «پوئزی چگونه باید باشد»؛ هر گونه منظومه لغوی را شعر
 می‌خوانند. «چنان پندارند که پوئزی عبارت است از نظم
 کردن چند الفاظ بی‌معنی در یک وزن معین و قافیه‌دادن به
 آخر آنها» در وصف محبوبان «با صفات غیر واقع» یا در
 وصف بهار و خزان «با تشبیهات غیر طبیعی». از متأخرین
 دیوان‌قآنی «از اینگونه مزخرفات مشحون» است. اما
 ندانسته‌اند که مضمون شعر «باید به مراتب از مضامین
 منشآت نثریه مؤثرتر باشد.» و حال آنکه «پوئزی باید
 شامل شود بر حکایتی یا شکایتی در حالت جودت، موافق
 واقع، و مطابق اوضاع و حالات فرح‌افزا یا حزن‌انگیز،
 مؤثر و دلنشین چنانکه کلام فردوسی رحمه‌الله است.»^{۱۶}
 تأثیر فلسفه رئالیسم ادبی در نوشته میرزا فتحعلی بیچشم
 می‌خورد.

در عظمت مقام فردوسی گوید: در میان آثار شعری
 ملل اسلامی «پوئزی فقط عبارت از اشعار فردوسی است
 که نظیر آن تا امروز بهیچ کس از ملت اسلام مقدور
 نگردیده... در عهد قدیم میان ملت یونان شاعری مشهور
 بود اسمش هومر که محاربات و وقایع حادثه ملت یونان
 را در عصر قدیم، و مبارزات و هنرهای پهلوانان ایشان
 را مثل فردوسی بنظم آورده است، بطوری که تا حال به
 گفتن نظیر اشعار او آفریده‌ای قادر نیست. و همچنین در
 میان ملت انگلیس چند صدسال قبل ازین شاعری پیدا شد
 شکسپیر نام که مصایب سلاطین انگلیس را به‌رشته نظم

۱۵- قرینکا بر روزنامه ملت سنیه ایران.
 ۱۶- مکتوبات کمال‌الدوله، ورق ۳۴ - ۳۳.

کشیده به طرزی مؤثر که در حالت سماع شنونده هر قدر سخت دل باشد از گریه خودداری نمی تواند کرد. این قبیل شعرا در میان کل ملل موجود است. در نثر نیز گاه گاه این نوع کلام فصیح و مؤثر و جيد اتفاق می افتد مثل قرآن در لسان عرب. این نوع قابلیت از ودایع طبیعت بشریه است که گاه گاه بر حسب اتفاق از افراد بنی نوع انسان بروز می کند، و اینگونه ودیعه را نسبت الهام داده می شود.^{۱۷} اما برای اینکه تعبیر به تقدیس و چیز دیگر نشود تصریح می کند: «کلام فصیح و شعر مقبول از قبیل خوارق عادات و ممتنعات نیست، بلکه از قبیل ممکنات است.»^{۱۸} همچنین می دانیم که شاعری خود «موهبتی» است و «ماده استعداد شاعر خدادادی. و تحصیل و تربیت تنها موجب شکفتن آن ماده و آرایش سخن او می گردد.»^{۱۹}

گفتیم که شعر را به حسن مضمون و حسن بیان می سنجند. حسن مضمون عبارت است از بیان حالتی اما «باید موافق با واقع باشد و در مضمون امری بیان نگردد که وجود خارجی نداشته باشد. بلکه جمیع بیانات باید مطابق احوال و طبایع و اطوار و خیالات جنس بشر، یا جنس حیوان، و یا مطابق اوضاع نباتات یا جمادات یا اقالیم بوده باشد. پس هر شعری که مضمونش مخالف این شروط است یعنی مضمونش برخلاف واقع است و وجود خارجی ندارد، شعر نیست. . . شعرای عرب و ایران از این شروط غافل اند. همین شروط تنها در شاهنامه فردوسی، و مخزن الاسرار و هفت گنبد نظامی مشاهده می شود. اگر چه فردوسی رستم را با دیو سفید به میدان

۱۷- مکتوبات کمال النوله، ورق ۳۶ - ۳۴.

۱۸- مکتوبات کمال النوله، ورق ۳۵.

۱۹- مقاله در باره نظم و نثر، مقدمه بر دیوان واقف و ذاکر.

می آورد، و سیمرغ را نقل می کند، و نظامی نقل سیاه - پوشان را می کند - اما به مطلب خلل نمی رساند. حالات ایشان را مثل حالات و اطوار جنس بشر ذکر می کند. چنانکه شکسپیر شاعر بی نظیر انگلیسان اطوار و اخلاق مردم را در موجودات خیالی مثل جن و شیاطین و دیو و امثال ذلك بیان می کند.^{۲۰}

درباره حسن لفظ همین اندازه گوید: «نظمی که حسن مضمون داشته، حسن الفاظ نداشته باشد مثل مثنوی مولوی، این نظم مقبول است اما در شعریتش نقصان هست. نظمی که حسن الفاظ داشته، حسن مضمون نداشته باشد مثل اشعار قآنی طهرانی، این نظم رکیک و کسالت انگیز است، اما باز نوعی از شعر است و باز هنری است. نظمی که هم حسن مضمون و هم حسن الفاظ داشته باشد مثل شاهنامه فردوسی، و خمسه نظامی، و دیوان حافظ... مسلم کل است و صاحبان این نظم... ارباب خیالات حکیمانه و مورد الهام اند.»^{۲۱}

به عقیده میرزا فتحعلی: از سخنوران ایران «فقط فردوسی و نظامی و جامی و سعدی و ملای رومی و حافظ شاعراند... در میان ترکان تا زمان ما از متقدمین شاعری نبوده است. فضولی شاعر نیست و افکارش را تأثیری نیست گرچه منظومه ساز استادی است.» به دنبال آن می نویسد: در سفر قرایاغ به اشعار «ملا پناه واقف» برخورد که «شرایط شعری را به نوعی مرعی داشته است.» دیگر با «قاسم بیک سراجلوی جوانشیر» متخلص به «ذاکر» آشنایی پیدا کرد. «الحق شعر او به زبان ترکی مایه حیرت من شد.» یکی هم «مسیحا» نامی بوده که از آثارش چندان

۲۰- ملحقات، ص ۵۳۷.

۲۱- قریتکا بر روزنامه ملت سنیه ایران.

بدست نیامد. میرزا فتحعلی مجموعه اشعار واقف و ذاکر را فراهم آورد و منتشر ساخت تا خوانندگان به معنی و «تفاوت شعر و نظم» پی ببرند. از آن گذشته «نمونه و معیاری به دست کسانی که استعداد شاعری دارند، بدهد. و همچنین آنان که فقط نظم سرایند به شاعر نبودن خود آگاه گردند و خویشتن را به زحمت نیندازند و وقت شریفشان را در سرودن نظم توخالی نگذرانند.»^{۲۲}

هدف خود را از انتقاد ادبی باز جای دیگر می آورد:

هرآینه آیین «کریٹیک» رواج یابد شاعران از سرودن غزل و قصیده «بی مضمون و بی لذت» دست برداشته به گفتن اشعاری که «متضمن حکایت و مبین احوال و اطوار طوایف مختلفه» باشد خواهند پرداخت. و در فن نثرنویسی نیز «از قافیه و اغراقات کودکانه و تشبیهات ابلهانه بالکلیه اجتناب نموده، فقط در پی مضمون مرغوب خواهند رفت. مضمونی که خواننده از آن محظوظ گردد و مستمع لذت برد.»^{۲۳}



از بحث و انتقاد کلی که بگذریم میرزا فتحعلی دو نقد شعری نوشت: یکی بر سر روش اصفهانی و دیگر بر مولوی. هر يك را جداگانه بررسی می کنیم.

در نخستین شماره «روزنامه ملت سنیه ایران» مورخ چهاردهم ربیع الاول ۱۲۸۳ شرح حال سرش و يك قصیده و غزل از او منتشر شد. انتقاد میرزا فتحعلی که خطاب به منشی آن روزنامه و به تاریخ همان سال می باشد شامل دو مطلب است: یکی نقد بر سر روش و دیگر ایراد به روش

۲۲- مقاله درباره نظم و نثر، مقدمه بر دیوان واقف و ذاکر.

۲۳- آئله، ج ۲، ص ۳۹۱.

روزنامه نگاری در ایران که اهمیت و ارزش آن بیشتر از موضوع اول است. در آغاز گفتار از اعلام نامه روزنامه مبنی بر اینکه «امر و مقرر است که روزنامه ملتی برسبیل آزادی نگارش یابد» - اتخاذ سند می‌جوید که «هرکس در خصوص فواید ملت ایران هر خیالی و فکری داشته باشد بدون واهمه بقلم تواند آورد.» پس به «مضمون همان عبارت» نظر خود را به نویسنده روزنامه مزبور می‌نگارد. می‌گوید: «تو خود نوشته‌ای که از فواید روزنامه ملتی باید خاص و عام بهره‌ور شوند.» در عالم انصاف می‌پرسم که دانستن نسب و حالات سروش شمس الشعراء برای «ملت متضمن کدام فایده است که خوانندگان خود را به خواندن این مطلب مجبور داشته، در دسر داده‌ای؟» اگر سروش مردی حکیم و یا شاعری ممتاز بود، حق داشتی بگویی که شناساندن او به ملت لازم است. اما قصیده سروش حکایت از این دارد که شاعری است «در اسفل پایه، بلکه قابلیت شعر گفتن هم ندارد. و به ناحق اسم فرشته آسمان را بر خود تخلص قرار داده، اسم نیراعظم آن را نیز بر خود لقب گرفته است - بدین معنی که گویا نور فضلش چون آفتاب ضیابخش کل آفاق است.»

در ایراد به نسب نامه سروش به تفصیل صحبت می‌دارد. خلاصه اش اینکه: سروش نسب خود را به «امیر یار احمد اصفهانی» معروف به «نجم ثانی» همزمان شاه - اسماعیل صفوی می‌رساند. با نقل نوشته‌های گوناگون حبیب‌السیر او را نه صاحب فضیلت علمی می‌شمارد و نه هنر ذاتی. برعکس نجم ثانی مردی ستم‌پیشه بوده، فقط سلطان به او عنایت داشته است. و باید دانست عنایت شهریاری که بر پایه فضیلت قرار نگرفته باشد «هرگز موجب شرافت نمی‌تواند شد، بلکه موجب رذالت و حقارت

است.»

سپس از نظرگاه «کریتکا» می نویسد: قصیدهٔ سروش «نه حسن مضمون دارد نه حسن الفاظ. علاوه بر این دو عیب، وزن پاره‌ای افرادش هم خالی از خلل نیست. پس آن را شعر نمی‌توان گفت، و صاحب آن را شاعر نمی‌توان نامید.» از آن گذشته افکار شاعر «طرفه‌گی و تازگی نداشته... خیلی مکروه و مرود است مثل رسالهٔ طهارت هر مجتهد.» برپاره‌ای ابیات سروش نکته‌جویی‌هایی دارد تا می‌رسد به این بیت:

سروش مدح رسول خدا و عترت گوی

که سیأت تو را بسترد چنین حسنات

مضمون آن «خیلی نامناسب» است. سروش می‌خواهد «رسول خود را نیز فریب بدهد که در صلهٔ همین پرپوچات سیأت او را ببخشد.» نخیر مخدوم من، «عقل رسول خدا مثل عقل منشی روزنامه نیست که به او فریب داده، يك نونمرهٔ روزنامه‌اش را خراب کرده‌ای... اگر می‌خواهی که رسول خدا از تو خشنود شود به احکام او عمل کن و به هم‌کیشان خود ضرر مرسان.» یعنی شعر مگو.

نازك اندیشی میرزا فتحعلی برمعنی بیت زیر در خور

توجه است:

مطاوعان وی و پیروان عترت او

به معنی آدمیانند و دیگران حشرات

یعنی پیروان حضرت ختمی‌مآب همه آدم‌اند و دیگر خلق خدا حشرات الارض یا مثلاً «موش و چلپاسه». به عبارت دیگر مسلمانان جهان شرافت ذاتی دارند و بقیهٔ جهانیان مردمی «بی‌مغز و وحشی‌صفت و بربری‌سیرت و بی‌شعور و بی‌معرفت و کودن» می‌نمایند. سهل است فیلسوفان و حکما و مصنفان و شاعران و مورخان و

مخترعان اروپا مانند ولتر، روسو، مونتسکیو، وات، هومبولت، فنلون، بوقل، شکسپیر و بایرون و سایرین «در زمرة حشرات محسوب شوند.» اما شمس الشعراء سرورش «وجود لاینفع و بی مصرف و امثال او در زمرة آدمیان باشند.» به نظر مسلمانان «گویا دنیا خارستان است. شما تنها يك دسته گل سرخید که در میان این خارستان شکفته اید.» فکری که در پس آن عبارت آورده این است که چون شاعران ما دقت ذهنی ندارند کلامشان عاری از دقت بیان است؛ لفظی را بکار می برند و «معنی لغویش را مراد نمی کنند.» چنانکه «عادت ماست لقب می دهیم اما معنی اش را مراد نمی کنیم، مناسبتش را ملاحظه نمی نماییم.» به همین مأخذ «لقب شمس الشعراء» را به سرورش داده اند و حال آنکه «فردوسی و نظامی و حافظ به آن لقب شایسته توانند شد.» در نکته جویی بر سخن میرزا فتحعلی باید بگوییم البته او خوب می داند که منطق شعر غیر از منطق ریاضی و علم است، و زبان شعر غیر از زبان علوم. اما این مورد خاص را مطرح کرده که در ضمن به اعتقاد دینی سرورش طعنه بزنند. کاریش نمی شود کرد؛ از دین و تعزیه خوانی بدش می آید. مختار است.

رای یکی از دانشمندان درباره انتقاد میرزا فتحعلی بر سرورش (بدون اینکه انتقادهای او را بیاورد) این است: میرزا فتحعلی اگر «همه هنری داشته است شعر نمی فهمیده.»^{۲۴} اما حقیقت این است که میرزا فتحعلی گرچه استاد نقد ادبی نبوده، شعر می فهمیده و در فن انتقاد شعر موازین جدید اروپایی را بکار بسته که ادیبان همزمانش با آن مفاهیم بیگانه بودند. در کار سخن سنجی توجه میرزا فتحعلی خاصه به فکر نو و مضامین تازه بود.

و از این دیدگاه سرورش و صدها شاعران دیگر پایه بلندی در قلمرو ادب ندارند. به استنباط ما یکی از انگیزه‌های نویسنده که سرورش را هدف ملامت‌های تند قرار داده همان است که سرورش بیچاره مرثیه‌های مذهبی سروده بود. منصفانه باید گفت قصاید او پسندیده‌تر از اشعار سست و خنکی است که از زمان صفویان زبانتزد مرثیه خوانان و روضه خوانان ما بوده است. در هر حال «قریتکای سروشیه» سنت‌شکنی تذکره‌نویسان است و با ارزشتر و پرمایه‌تر از نوشته مؤلفان تاریخ شعرا.

*

اما راجع به مطلب دوم در انتقاد بر «روزنامه ملت سنیة ایران»: تا اندازه‌ای که اطلاع داریم نخستین انتقاد علمی است برفن روزنامه‌نگاری؛ معانی عمده‌ای را مطرح ساخته. اولین ایرادش به دارالانشای روزنامه این است که چرا شکل مسجد را به عنوان «علامت ملت ایران» برگزیده پیشنهاد می‌کند نشانه مسجد را بردارد و به جایش از آثار ایران کهن نشانی را بیاورد. از این موضوع پیشتر صحبت داشتیم.^{۲۵} بعد به کار روزنامه‌نویسی می‌پردازد: در «روزنامه ملتی» باید «امورات پولیتکه خارجه را بیان بکنی». همچنین «تدابیر اولیای دولت ایران را در خصوص نظم ولایت، منافع ملک و ملت بنویسی». علاوه بر آن «بعضی اخبارات تلغرافیه را با خط جلی مرقوم سازی». از آن گذشته «اخبارات و حوادث داخله را ذکر نمایی». مثلاً باید ذکر بکنی که در تبریز شدت و پسا به چه درجه رسیده بود، و اطبا سبب وقوع آن را از چه چیز می‌دانند، و انفع معالجات به حسب تجربه چه چیز شده بود، و چقدر

از مردم بدین ناخوشی در گذشتند، و چقدر بعد از گرفتن این ناخوشی شفا یافتند.»

به علاوه در انتقاد اهل دولت سفارش می‌کند: «باید سرزنش بنویسی به آن امرا و ارباب مناسب که در وقوع این نوع ناخوشی پیشتر از همه کس فرار کرده، مردم را در وحشت گذاشته‌اند و آن اطبا را که از دیوان موجب خوار بوده، رعایای پادشاه را بی‌پرستار گذاشته گریخته‌اند، و نجات نفوس خودشان را الزم دانسته‌اند. و باید شکرگذاری بکنی از آن ارباب مناسب که درین حادثه تقویت خلق را... بر استخلاص جان ترجیح داده‌اند و از ولایات به خارج نرفته بر پرستاری و دلداری مردم صرف همت کرده‌اند مثل میرزا عبدالوهاب خان نایب‌الوزاره که... از بدو وقوع و با تا آخر مرکز خود را خالی نگذاشته است، و نسبت به ملك و ملت تکلیف خود را بعمل آورده است.»

سخن نویسنده را در نشر دانش و فکر و انتقاد سیاسی و علمی که باز نمای اندیشه اوست بشنویم:

«امر عمده و اهم این است: در خصوص ترقی تجارت و زراعت ملك ایران و پیدا کردن و بکار انداختن معادن آن، و آبیاری نمودن صحراهای بی‌آب و غیر ذی‌زرع، و در خصوص علوم و فنون و صنایع و احداث مدارس و اهتمام در امر تربیت اطفال و امثال اینها - هر خیالی و تدبیری که خود کرده باشی و یا دیگران داشته باشند، باید بیان نمایی... طوایف یوروپا به وسیله علوم و فنون که عمده‌ترین آنها ماتیماتیکا و جغرافیاست، به اقطار عالم مستولی شده در شش جهات کره زمین طبل تجلد و تفرّد می‌زنند. و در ضمن این مطلب به جهت... تشویق جوانان نو تربیت یافته، احوالات مشهورترین علما و فضلا و حکما و اطبا و شعرا و سرکردگان لشکرها [را] نیز ذکر می‌توانی

کرد. و از تألیفات و آثار و اشعار و هنرهای ایشان شمه‌ای تحریر می‌توانی نمود، و قریتقا از خود و یا از دیگران به بعضی تصنیفات و خیالات معاصرین، و تدابیر اولیای دولت و حکام ولایات و سرکردگان لشکر می‌توانی نوشت. چونکه اذن آزادی به تو داده شده است حتی بقدر امکان باید روزنامه‌تو در خصوص اعمال و رفتار امنا و امرا و حکام و سرکردگان و جمیع ارباب مناصب و علما مثل آنانی که در مازندران باعث هلاک یهودیان از رعایای پادشاه شده‌اند - خالی از قریتقا نباشد تا این اشخاص بدانند که هیچگونه اطوار ایشان پوشیده نخواهد ماند، و متنبه شوند و از بد نامی بترسند، و در اجرای تکالیف خدمتگذاری بروفق رضای پادشاه و ولی النعمه ایشان بانیت ملت خواهی و وطن پروری اهتمام لازم معمول دارند و از جاده مستقیم عدالت و انصاف انحراف نوزند.

در ضمن برای «تحصیل جمیع این نوع اخبارات و سایر احوالات باید تو در هر ولایت، با اجرت وکیل یا گماشته داشته باشی که بروفق مرام تو از هر طرف و از هر حکومت احوالات جمع کند و در هر هفته به تو بفرستد. به فرنگی اینگونه اشخاص را قوریسپوندیس می‌نامند. و از دیوان نیز متوقع شوی تا مقرر گردد تا چاپارخانه‌ها مکاتیب و کلای تو را بلااجرت به طهران برسانند.»

این معنی را هم یادآور شده که لازم است روزنامه در «باسمه‌خانه حروفی» و «با خطوط مختلفه» بطبع برسد - مانند کتابهایی که پیش از این منوچهرخان منتشر ساخته بود. و باید دانسته شود که «باسمه‌خانه سنگی عملی بی معنی و لغو است. قطع نظر از آنکه هرگونه باسمة آن خالی از غلط نمی‌شود، و اکثر اوقات کلمات از چاپ واضحتر بیرون نمی‌آید - و بعد از چاپ هزار نسخه یا کم یا زیاد،

حروف در روی سنگ مالیده می شود و بکار نمی آید.»
 «اگر تو بدین سیاق روزنامه بنویسی عدد خوانندگان
 تو به مرور زمان به ده هزار بلکه زیاده خواهد رسید؛ هم
 خودت به منافع و افره نایل خواهی شد، و هم به ملت فواید
 کثیره خواهی رساند. خدا حافظ باد.»

انتقادنامه مفصل خود را برای علیقلی میرزا اعتضاد
 السلطنه وزیر علوم فرستاد که دستور نشر آن را در
 روزنامه ملت سنیه ایران بدهد. البته اعتضاد السلطنه
 همچون آدمی نبود که چنان نامه پر طعن و لعن را چاپ
 بکند، و در دسر برپا سازد. آخر روزنامه گفتند، انتقادنامه
 که نگفتند. روزنامه نویس باید دعاگو باشد و ستایشگر،
 در ستایشگری هم دروغزنی پیشه کند و به خیال خام خویش
 مردم را گمراه نماید. و در آخر ماه از خزانه دولت ابد
 مدت ناصرالدین شاهی جیره و مواجب بگیرد. در عین حال
 هوسهای پست آن گونه دولت غارتگر آدمی کش را تشفی
 بخشد. گویا خود میرزا فتحعلی هم آمیدی به انتشار
 مقاله اش نداشت؛ اما این اندازه شرف و غیرت داشت
 که در خیرخواهی و وطنش حرفش را بزند. رو نویس آن
 را نیز برای دوستانش به دارالخلافه فرستاد. جلال الدین
 میرزا به او گفت: «باز شما آزادی اینکه دل خود را خوش
 کرده نامه ای را به این نیکویی می نگارید دارید که به راستی
 پدر سرش و روزنامه نگار را می سوزانید. من بیچاره
 هزار چیز در دل ناگفته دارم.»^{۲۶}

باری آن لایحه پر طنز و انتقاد مانند رساله ایراد که
 چند سال پیش بر روضه الصغای ناصری نگاشته بود،
 زیب کتابخانه شخصی اعتضاد السلطنه وزیر علوم گردید.



این بخش را در نقد مثنوی تمام می‌کنیم.
 مقاله‌ای که «در باره ملای رومی و تصنیف او» نوشته
 به صورت نامه‌ای به دوست قدیم خود ملا احمد حسین زاده
 شیخ الاسلام آزاد اندیش قفقاز پرداخته است (۸ ژوئن
 ۱۸۷۶). به گفته خودش: «مثنوی را از اول تا آخر مطالعه
 کردم. به شیوه ارباب قلم اروپا راجع به ملای رومی و
 تصنیفش عقیده‌ام را می‌نویسم.» در آغاز همان مقاله
 گوید: «این نوع چیز نویسی در میان ملت اسلام رسم
 نیست ولی در فرنگستان بسیار رایج است... و الحق
 اینگونه دقت و باریک بینی روش پسندیده‌ای است... چون
 در این صفحات از مسلمانان صاحب‌دلی دیگر نشناخته‌ام
 شما را از این شیوه آگاه می‌سازم.»

«بیائیم بر سر مطلب: مولوی عالمی است بی‌بدیل،
 فاضلی است بی‌نظیر، به زبان فارسی و عربی بسیار
 مسلط، احادیث و اخبار را خوب می‌داند. عقیده‌اش عین
 حکمای هند است یعنی به وحدت وجود اعتقاد دارد.»
 معنی وحدت وجود را به‌ماخذ مثنوی بدست می‌دهد.^{۲۷} بعد
 گوید: «اما اشتباه مولوی در اینجا است که برای آن وجود کل
 اراده و اختیار قائل است... و چنین می‌پندارد که وجود کل با
 اراده و اختیار خود، اجزاء را به عالم کثرات و تعینات در
 آورده است. پس اجزاء باید تلاش کنند تا خودشان را پس
 از مدتی سیر و سلوک دوباره به همان وجود کل برسانند.
 و گویا وسیله عمده این وصال در فناست، و بقای جاویدان
 از این فنا حاصل خواهد شد.»

آن انتقاد از همان وجه نظر صرف مادی میرزا
 فتحعلی سرچشمه می‌گیرد؛ در تعقل فلسفی او شناختیم

۲۷- در تعقل فلسفی میرزا فتحعلی دیدیم که به مسأله وحدت وجود از نظر

عرفان توجه دارد و به مولوی رجوع جامی استناد جسته است.

که وحدت وجود را در ماده می‌داند و معتقد به صانع مدبر نیست. و نیز اینکه «فنا» را تخطئه می‌کند و آنرا مهمل می‌شمارد - از همان رهگذر است: «اشتباه دوم مولوی اعتقادش به فناست. این لفظی است بی‌معنی که نه حکمای هندو، و نه فلاسفه اسلام نتوانسته معنی آن را دریابند، اما هر کس شنیده ادعای فهم کرده.» آن اندیشه نخست از بودا بود، و از او به همه جا راه یافت. ولی اینکه آیا فنا امکان دارد یا نه، و اگر دارد چگونه باید باشد، هیچکس جواب روشنی نداده. پیغمبر اسلام نیز فرموده: موتوا قبل ان تموتوا. «یحتمل حضرت رسول خود به معنای این کلام واقف است، اما برای سایر مردم مفهوم نیست.» به حقیقت «هر دو موت به معنای حقیقی و واقعی خود کلمه باقی می‌ماند.»

ایراد سوم اینکه: مولوی «قائل به روح است. یعنی گویا پس از مرگ روح می‌ماند و به وجود کل ملحق می‌شود. اما حکمای مغرب روح را قائم به ذات نمی‌دانند، بلکه روح از مقتضیات جسم است، و قائم به جسم می‌باشد. همانطور که قوه تله‌رافیه از ترکیب عناصر معدنی بوجود می‌آید و با تجزیه آنها از بین می‌رود - روح نیز از ترکیب عناصر آلیه پیدا می‌شود و با متلاشی شدن جسم نابود می‌گردد. ولی نمی‌دانیم قوه تله‌رافیه چیست چنانکه روح را نمی‌دانیم.» این خود جنبه دیگر اعتقاد میرزا فتحعلی را به فلسفه اصالت ماده می‌نماید و پیشتر بررسی کردیم. از آن ایرادها گذشته جهت دیگر افکار بلند مولوی را تأیید می‌کند؛ شیوه بیانش خاص خودش هست. می‌گوید: مولوی را «به بهشت و جهنم وحشر اعتقادی نیست. در نظر او جنت وصال وجود کل است، و منظور از جهنم عالم هجران است. اما در اثبات هر سه چنان سرو

صدایی راه انداخته که انسان ماتش می‌برد و شرمنده می‌گردد که بگوید: مرد، نکند تو کافری.»^{۲۸}
 به علاوه مولوی «به نبوت و امامت نیز اعتقاد ندارد... این معنی از جواب اهل سبابه پیغمبران معلوم است.» بیان مولوی را می‌آورد از جمله:

حب جاه و سروری دارد بدان
 که شمارد خویش از پیغمبران
 ما نخواهیم این چنین لاف و دروغ
 گردن اندر کشك افتادن به‌دوغ
 باز گفتند این همه زرق است و مکر
 که خدا نایب کند از زید و بکر
 مغز خر خوردیم تا ما چون شما
 پشه را داریم همراز هما
 غالباً ما عقل داریم این قدر
 گندنا را می‌شناسیم از گزر
 این بدان ماند که خرگوشی بگفت
 من رسول ماهر و پا ماه جفت

در حاشیه سخن اهل سبأ را خطاب به دین‌آوران رندانه تأکید کرده: «یعنی مگر ما هم مثل شما مغز خر خوردیم که پشه را همراز هما بشماریم.» در تفسیر بیان مولوی چنین استدلال می‌کند: همه می‌دانند که سبأ شهری است در یمن که مردمش «تا امروز از عالم وحشیت و نادانی بیرون نشده‌اند. ایشان از کجا این اقوال حکیمانه را پیدا کرده بر پیغمبران القا نمودند؟ اگر از ملای رومی بپرسی که مگر تو نیز در حق پیغمبران این عقیده را داری، حاشا کرده خواهد گفت: معاذالله، اعتقاد اهل سبأ چنین بود.

۲۸- میرزا قاسمی در نفی حشر و معاد کلام خیام را می‌پسندد: «باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی»، (ملحقات، ص ۱۳۰). همچنین نگاه کنید به بخش پنجم.

اما عاقل می‌فهمد که اعتقاد خود را به زبان اهل سبا بیان می‌کند. آشکار است که اکثر مردم بلکه شراح او نیز این حیلۀ او را فهم نکرده‌اند. خصوصاً که ملای رومی بعد از اظهار مکتون ضمیر خود با هزار قسم توپ و تفنگ اهل سبا را مقابله کرده، با ایشان می‌جنگد، و بر تصدیق پیغمبران هزار گونه جفنگ می‌سراید و اهل سبا را از منکران می‌شمارد. اگر چه دلایلش نسبت به اقوال اهل سبا در غایت سستی است - اما در نظر عوام و غافلان طرق طرف زیاد دارد. برای خود ملای رومی علی‌السویه است؛ مطلبش آن بود که فسق پیغمبران را بروز دهد، معیناً از مضرت و اذیت جهال عصر خطرناک خود سالم بماند. «سبک مولوی را در بیان فکرش به درستی می‌سنجد: «خلاصه همه عقاید مولوی مخالف شرع شریف است. ولی آرای خود را در میان افسانه‌های روباه و شغال به شیوه‌ای پنهان داشته که درک آن دشوار است. به مثل داستانی را آغاز می‌کند، وسط مطلب حرفی را به طور گذران می‌پراند، داستان را قطع می‌کند، به تصورات و تعقلات دور و دراز می‌پردازد، رشته سخن را در خاطر خواننده عامی گم می‌کند و ذهن او را پرت می‌سازد، یکباره دنباله قصه را می‌گیرد. خواننده معمولی خرسند می‌گردد که به اصل داستان باز گشته و از دست تخیلات و تعقلات نامفهوم خلاص شده است. ولی خبر ندارد که مقصود مولوی همان سخنی بوده که به طور گذران گفت و رفت، و به خواننده عارف نیز مفهومی افتاد.»

۲۹ - میرزا فتحعلی این قطعه را که به دنبال شعر مولوی آورده به فارسی نوشته است و حال آنکه متن مقاله به زبان ترکی است. متن قطعه فارسی مزبور در چاپ ۱۹۶۱ مجموعه آثار میرزا فتحعلی (ج ۲) ناقص است یعنی چند کلمه افتاده دارد. اما در مجموعه چاپ ۱۹۳۸ (ج ۲) متن درست و کامل آمده و ما از همین ماخذ نقل کردیم.

باز برای اینکه پرده ابهام بر روی عقایدش بکشد از «عبادت و ریاضت دم می‌زند، در اثبات کشف و کرامت و معجزه دلایل پوچ و اخبار مهمل مانند قصه اصحاب کهف، داستان خضر و مانند آن را ذکر می‌کند، و در تصدیق انبیا و اولیا آیات و احادیث می‌آورد، سگ و گربه را یکجا جمع می‌نماید، انواع مطالب بیهوده و هزلیات را بهم می‌آمیزد، و به ظاهر موعظه و اندرز می‌دهد. خواننده عادی را خسته می‌سازد و او را هاج و واج می‌گرداند؛ بیچاره گمان می‌برد که مولوی به حقیقت يك وجود سراپا اعتقاد است.» با روشی که پیش گرفته «عقیده مولوی در نظر خواننده عامی پنهان می‌ماند؛ کافر شمردن او شرعاً امکان ندارد. معلوم است که زمان او عصر خوفناکی بوده - از شدت جذبه و ذوق خواسته حرفش را بزند، اما بر جانش ترسیده. ناگزیر آن نوع تکلفات را بکار برده است. گر چه این نوع تکلفات خوش‌آیند مذاق مصنفان فرنگ نیست - يك نوع استادی است که از عهده سایر مردم بر نمی‌آید.»

در پایان مقاله انتقادی خود چند نکته دیگری را به اجمال آورده: «در عقل و ادراك و ذوق مولوی تردید نباشد.» اما گاه جلف و سبک است. «در جلفی و سبکی به مرحوم آخوند ملا عبدالله شباهت بسیار دارد.»^{۳۰} به علاوه «بیعار و دراز نفس است که حوصله خواننده را سر می‌برد.» از مطالب حکیمانه و نکته‌های با معنی و داستانهای پامزه آن که بگذریم - اقوال «کهنه و پوسیده و بی‌لذت و تکرارهای خسته‌کننده» زیاد دارد. ترجمه مثنوی به زبانهای دیگر «عديم الامکان است زیرا سخن

۳۰- آخوند ملا عبدالله گویا همان استاد میرزا شفیع گنجوی باشد. (نگاه

کنید به حاشیه ص ۱۲).

مثنوی نظم و توالی ندارد.» و حال آنکه کلام فردوسی را «حتی به زبان ختایی هم می‌توان ترجمه کرد و مضمونش روشن در می‌آید.» «به‌منظور شناسایی درست سبک مولوی سه حکایت به زبان ترکی بنظم سرودم و فرستادم - اما نتوانستم مانند او مغز مطلب را پنهان بدارم. واقعاً در مستور ساختن مغز کلام و جان سخن استاد کامل و حریف بی‌بدل است.»

گفتار میرزا فتحعلی در حد يك مقاله انتقادی درخشان است. اندیشه تحلیلی و نازک‌اندیشی نویسنده از آن خوب برمی‌آید. البته او از نظرگاه متفکر مادی بر مثنوی می‌نگرد، و قصدش این است که نمونه‌ای از بحث و انتقاد جدید ادبی بدست دهد. از همین لحاظ و همچنین از نظر تعقل ژرف نویسنده در تاریخ تحول افکار بسیار ارزنده است.

در آغاز سخن گوید: «هرآینه صاحب‌دلی را یافتمید این شرح را بر او بخوانید.» و با این پیام گفتارش پایان پذیرد: «اگر در تفسیرهای مثنوی که نزد خود دارید، در اول یا آخرش اوراق سفیدی باشد، این مقاله را بر آن بیفزایید؛ به‌روزگار یادگار بماند.»

ضمیمه

۱. مثل حکیم سیسموند در فن معاش

ژان سیسموندی^۱ عالم اقتصاد، تاریخ‌نویس و نقاد فلسفه ادبیات از متفکران سویسی است. آثار گوناگون دارد و برخی از آرای او هنوز با ارزش و مورد عنایت اهل نظر می‌باشند. از آن جمله در مبحث عمده بحران اقتصادی است. دانشمند سویسی سبب بحران اقتصادی را در نظام سرمایه‌داری می‌بیند، اعتقاد دارد از آنجا که در جامعه سرمایه‌داری نیروی خرید و مصرف قشر پائین هیأت اجتماع ناچیز و بسیار محدود است - محصولات صنعتی بدون مصرف می‌مانند و برف انبار می‌گردند. از سوی دیگر این معنی در نهاد نظام سرمایه‌داری نهفته که میزان تولید به‌الزام باید افزایش بگیرد. این تضاد اجتماعی بحران اقتصادی را پرهیز ناپذیر می‌گرداند، و به‌طور ادواری بروز می‌کند. سیسموندی نظریه‌اش را با مطالعه در تحول اقتصادی انگلیس به‌دنیال انقلاب صنعتی - و پس از مشاهدات خود در آن کشور مقارن بحران ۱۸۱۸ ساخت. و آن را در کتاب «اصول جدید اکونومی پلیتیک»^۲ پرورانده، دستگاه اقتصادی انگلیس را سخت مورد حمله قرار داده است.

1- J. Sismondi, 1773-1842

میرزا فتحعلی با موضوع کتاب سیسموندی آشنایی داشته، از آن نام می‌برد. و اندیشه متفکر سوپسی را ضمن حکایتی بیان کرده است. اما معلوم نیست چرا سیسموندی را که اصلاً ایتالیایی بود، به‌عنوان «حکیم انگلیسی» خوانده. بامزه‌تر اینکه می‌نویسد آن حکیم در پارلمان انگلیس بالای منبر رفت و چنین و چنان گفت. اینها ساخته ذهن خودش هست. مثل حکیم مزبور در آثار میرزا فتحعلی چاپ شده، در پایان آن تصریح دارد که از کتاب «اکونومی پلیتیک» در سپتامبر ۱۸۶۵ (ربیع‌الثانی ۱۲۸۲) ترجمه نموده است.^۲ نوشته میرزا فتحعلی شامل دو قسمت است: در مقدمه بحث علمی جدی دارد، به‌دنبال آن اصل مثل را آورده است. نگرش مادی نویسنده در مقدمه مزبور نمایان است. تأمین «احتیاج جسمانی» را «واجب‌ترین ضروریات حیات» می‌داند. و تمیز داده که «امنیت» از شرایط اصلی آن می‌باشد. نکته‌های عمده دیگری که در نیازمندی آدمی به پرورش عقلی و حب‌ملی آورده - ضمن گفتارهای پیشین خواندیم. مطلب با ارزش دیگر اشاره نویسنده به تحول اقتصادی اروپا به‌دنبال انقلاب صنعتی است که در سده هیجدهم آغاز گشت و سرانجام احوال جهان را دگرگون ساخت. اصطلاح «انقلاب صنعتی» را بکار نبرده، اما همان معنی از بیانش برمی‌آید.

میرزا محمد جعفر قراچه‌داغی مترجم زبردست نمایشنامه‌های میرزا فتحعلی، «مثل حکیم سیسموند» را در ۱۲۸۷ از زبان ترکی به فارسی برگرداند و در همان سال منتشر ساخت. در واقع این اثر نویسنده را پس از نمایش «ملاابراهیم خلیل کیمیاگر» ترجمه کرده، اما یک سال پیش از آن بچاپ رسانیده است. این معنی از دیباچه قراچه‌داغی بر حکایت مزبور آشکار می‌شود. در ضمن گفته شود توضیح چند کلمه‌ای که در آغاز حکایت نوشته شده نسبت به موضوع و معنی آن رسا نیست. مثل حکیم سیسموند شیرین و خواندنی است.^۳ متن ترجمه قراچه‌داغی را می‌آوریم.

۲- آثار، ج ۲، ص ۲۵۸ - ۲۵۵.

۳- توجه مرا به ترجمه و نشر مثل حکیم سیسموند به فارسی آقای مایل بکناش جلب نمودند و نسخه آن را در اختیار نگارنده قرار دادند. از ایشان تشکر دارم.

مثل حکیم سبسموند

در منفعت جد و جهد و تحصیل معاش، و ضرر
آن در صورت افراط و تحصیل زیاده از قدر احتیاج

فلسوفی کتابی به زبان ترکی در تهذیب اخلاق محتوی برفنون
مجاورات شیرین و مشتمل بر نصایح و مواعظ دلنشین تصنیف فرموده
بودند. محض خدمت ملت و حصول اطلاع هم‌کیشان از فواید تیاتر،
تماشاخانه، و منافع کومدی، مکالمه مضحک، چندی رنج را راحت
دانسته از زبان ترکی ساده و بی‌کم و زیاد به زبان فارسی درآورده، به
خاطرم می‌گذشت چه می‌شد این کتاب مستطاب بچاپ برسد، از لذت
سریع‌الافاده کومدی و منافع تیاتر عامه خلق بهره‌ور و همه ذوقها
محفوظ و ملتند گردد. عدم استطاعت چاپ مانع از نیل مراد بود.

روزی این حکایت را باز در لغت ترکی از ترجمه‌های آن جناب
که از کتاب ایکونومی پولتیک، فن معاش، نگاشته بودند برخوردیم.
پس از ملاحظه و محفوظ شدن دیدم ترجمه این مثل کمتر، مدت
اتمامش نزدیکتر، خواندن و شنیدنش با فایده، و اشتها و تکرارش
مفید است. و خرج چاپش هم چندان نیست. اذا اراد الله شیاهیا اسبابه.
ترجمه و چاپ این مثل را وسیله اتمام و چاپ رسیدن آن کتاب پنداشته
چند روزی خود را مشغول انجام این مختصر و مفید نمود. اگر
خداوندان نعمت و ارباب مکنّت نیز به ملاحظه تربیت اطفال اندک
توجه و همتی در چاپ کردن آن کتاب بذل نمایند که اطفال مملکت و
کودکان وطن از خواندن آن بهره‌مند شوند، نوعی از علایم تربیت
وطن معدود خواهد بود. امید چنان است اطفال دبستان به‌آموختن
این مثل و خواندن آن کتاب بی‌تادیب استاد و کوشش پدر، به تحصیل
زبان فارسی شایق و مایل شده، از درس خواندن و تحصیل نمودن متنفر
و منزجر نگردند.

حکایت

شصت سال پیش از این در ممالک فرنگستان به‌خصوص در
انگلیس کتابها تصنیف کرده، به دلایل خوش و نصایح شیرین به مردم
حالی کردند که جد و جهد در کسب کار لازمه زندگانی، و منافعش
مایه آسایش و کامرانی است. و به قوت مواعظ مؤثره مردم را چنان
به تحصیل اوضاع معیشت شوقمند کردند که یکدفعه از روی میل به

شوق کار بی‌آرام به ساختن کارخانه‌ها و پیدا کردن صنایع به‌جان و دل اقدام کرده، در اندک زمانی زیاده از حد احتیاج همه عالم اسبابهای خوب، صنایع غریبه و چیزهای تازه حاضر ساخته - در فرنگستان و در سایر معالک بازار و کاروانسرای هر شهر را از امتعه و اقمشه پر نمودند. از مال کار غافل بوده هرگز به خیالشان خطور نمی‌کرد که نتیجه این عمل باعث افلاس صاحبان مایه خواهد شد. زیرا که بنی نوع بشر را در ایام زندگانی سه قسم احتیاج است: احتیاج جسمانی؛ احتیاج عقلی؛ احتیاج روحانی.

انسان همیشه تلاش می‌کند که این سه احتیاج را رفع کرده، از لذایذ زندگی بهره‌مند شود. احتیاج جسمانی رفع می‌شود به پوشیدن و خوردن و نشیمنگاه و امنیت. احتیاج عقلی رفع می‌شود به تحصیل علوم و تحقیق قوانین طبیعت و انکشاف اسرار خلقت. و احتیاج روحانی رفع می‌شود به محبت عیال و آمیزش با خویشاوند و آشنایان و حب وطن. حتی محبت وطن و عیال بر روح چنان اثر دارد [که] در مزاجهای بعضی از مردم دوری عیال، جدایی وطن باعث هلاکت می‌شود. اسباب لازمه‌ای که برای رفع احتیاج اولی یعنی جسمانی شمرده شد - واجبترین ضروریات حیات است. پس هر کس به تحصیل آنها مجبور است اقدام نموده، بدست بیاورد. در این صورت اگر در تحصیل تدارک بعضی زیاده از قدر کفایت تلاش کند، از تحصیل تدارک بعضی دیگر باز مانده باعث نقصان آنان می‌شود.

سیسموند که یکی از حکمای انگلیس بود مشاهده نمود ارباب مکنّت همه تنخواه خود را زیاده از حد احتیاج مردم - صرف تدارک امتعه و اقمشه کرده‌اند که بفروشدند. این عمل در این صورت برای همان ارباب تنخواه مایه نقصان و پریشانی است. پیش از وقت افلاس آنها را استنباط کرده، برای بیدار کردن از خواب غفلت در لندن، در پارلمنت یعنی در مجمع عام به منبر بالا رفته، کیفیت مستوره را تقریر و این مثل را به طریق وعظ بر آنها بیان کرد.

مثل حکیم سیسموند

در ایام سابقه که هنوز فنون سحر و جادو مقنود نشده بود، مردمان ابله و نادان به این خیالات باطل عمر عزیز صرف کرده، وقت خود را تلف می‌نمودند. درویشی سالها در هندوستان دور گنبد دوار